

«قهرمان» ساخته ژانگ ییمو

ژانگ ییمو، مشهورترین کارگردان سینمای نوین چین، در دهه هشتاد میلادی با ذرت سرخ توجه علاقه‌مندان سینمای هنری را به خود جلب کرد. در طول بیست سال اخیر، ییمو و چن کایگه به ساختن فیلم‌هایی با محتوای تاریخی/فمینیستی ادامه داده‌اند و با اوج گرفتن سینمای هنری هنگ‌کنگ (با درخشش وونگ کاروای)، در اعتلای سینمای آسیای شرقی نقش به‌سزایی داشته است. قهرمان از این نظر فیلم غافلگیرکننده‌ای است. کم‌تر کسی انتظار داشت که ییمو به ساختن فیلمی رزمی روی بیاورد. اما فیلم ییمو همان قدر تحت تأثیر ببر خیزان و اژدهای پنهان آنگ لی است که وامدار راشومون و آشوب کوروساوا و هاراکیری کوبایاشی. فیلم چنان به لحاظ بصری شگفت‌انگیز است که جای بحث و تردیدی باقی نمی‌گذارد، هر چند آشکارا به لحاظ روایی برخی از توقع‌ها را برآورده نمی‌کند. با این حال فیلم ژانگ ییمو می‌تواند نقطه پیوند دغدغه‌های قدیمی کارگردان (حضور پررنگ زن‌ها) و خواست بازار جهانی باشد. نمایش قهرمان در سینماهای تهران بهانه معرفی اجمالی کارگردان و دوبازیگر زن فیلم است.



چین باستن بین هفت فرمانروا تقسیم شده. کین، فرمانروای ایالت شمالی مدام در معرض سوء قصد است. بزرگ‌ترین دشمنان او «شمشیر شکسته»، «برف پرنده» و «آسمان» هستند. روزی جنگاوری به نام «بی‌نام» وارد قصر او می‌شود و ادعا می‌کند که هر سه دشمن او را شکست داده، این‌که چگونه «آسمان» را در جدالی رودرو شکست داده و چگونه از عشق میان «شمشیر شکسته» و «برف پرنده» استفاده کرده تا آن‌ها را شکست دهد...



شکارچی
پرتال جامع علوم انسانی

رقصی چنین میانه میدان...

■ حمیدرضا صدر

می‌کشد.

از رابین هود تا دارتانیان، از زورو تا راب روی و از لانسلو تا آیوانهو، شمشیرزنان دوست‌داشتنی خود را یافتیم، با این وصف شمشیرزنان سینمای چین و هنگ‌کنگ این دوران، به‌رغم بایندی به اصول اولیه این ژانر، فصل دیگری از تاریخ، ماجرا و سلحشوری در سینما گشودند که **قهرمان ژانگ یمو** چکیده آن به‌شمار می‌رود.

مثل یک نقاش

ژانگ یمو قصه‌گوی بزرگی است، ولی او را با تصویر فیلم‌هایش به یاد می‌آوریم. **قهرمان** - که اولین تجربه او در عرصه ژانر اکشن و حادثه تاریخی است - نیز تأثیرش را از اجرای سینمایی‌اش - باقرینه‌سازی‌ها، قاب‌های دقیق، نماهای دور، ترکیب رنگ‌ها، چهره آدم‌ها و عناصر معماری - باز

می‌ستاند.

بر طرح کلی اثر، به‌سان اکثر فیلم‌های این ژانر، عنصر مبالغه حکمفرما است، تا حدی که یمو ابایی ندارد به **قهرمان** رنگ سوررئال ببخشد. چرا که به تمامیت این اثر - که یمو دو سال صرف نوشتن‌اش کرده - منطبق و بافت‌بنایی دراماتیک حاکم است. صحنه‌ها با همه شکل اغراق آمیزشان جای منطقی و مناسبی دارند و رابطه علل و معلولی قصه را متزلزل نمی‌کنند، چنان‌که وقتی پای اغراق در صحنه‌های نبرد به میان می‌آید و فیلم ترکیب کارتونی می‌گیرد، یمو از نبرد ذهنی حرف می‌زند و آن را برای برخورد های جسمی قلمداد می‌کند.

یمو در **قهرمان**، سینمای حماسی - و صحنه‌های غول‌آسا و پرجمعیت - را با درام شخصی و سینمای شمشیرزنی را

با به‌وادی آشنایی گذاشته‌ایم. جغرافیای روبه‌روی مان در دور دست‌ها قرار گرفته، ولی افسانه‌ها و اسطوره‌هایش را می‌شناسیم. **قهرمان** ما پولاد سردی را در چنگ گرفته و دریادلانه شمشیر می‌زند. گذشته چنان توصیف شده که نبردهای تن‌به‌تن هسته حیات‌بخشی آن هستند. سلحشورها در گذرگاه تاریخ از معبر مرگ و زندگی عبور کرده و به آزادی چنگ می‌زنند.

قهرمان افسانه‌ای ماعدالت‌جو است و زاهد، موطنش را دوست دارد و آدم‌های اطرافش را، در برخورد های عادی آقامنش است و در نبردها، شجاع، فقط کسانی را می‌کشد - معمولاً در دوئل‌هایی به‌شدت استیلیزه - که شایسته کشتن هستند. او در این قاب هم انتقام شخصی‌اش را می‌گیرد و هم گرایش ضد خودکامگی‌اش را که سیاسی است به رخ



پرتال جامع علوم انسانی



شخصیت‌های بیمو را با درون‌گرایی‌شان می‌شناسیم که رفتارشان با دیگران توأم با سردی است. همیشه آماده مبارزه هستند و حتی وقتی میدان را از حریف خالی می‌بینند به نبرد با یکدیگر می‌پردازند.

و این دو ساز، شکیبایی شخصیت‌ها و توفان درون‌شان را ترکیب می‌کنند.

بیمو مثل همیشه از رنگ به عنوان عنصری دراماتیک بهره می‌برد. رنگ سیاه‌جامه خاقان و لشگرانش ثابت می‌ماند، ولی سه رنگ سرخ، آبی و سفید روایت‌ها را از هم متمایز می‌کند. تصاویر بیمو از نظر ترکیب و قاب‌بندی در عین زیبایی، ساده هم هست و دینامیزم اکشن از تجزیه عناصر صحنه جان می‌گیرد. به همین دلیل ترکیب‌بندی‌های او تدوین اثر را هم کنترل کرده‌اند.

در صحنه‌های نبرد انگاره برتری جسمی مرد بزرگ را کنار می‌گذاریم. زن بیمو موجود ضعیفی نیست و قدرتی مشابه او دارد. شمشیرزنی قهار است و در نبردهای فیزیکی هم پای مرد می‌جنگد. اگر گانگانی در فیلم‌های اولیه بیمو، قهرمان زن طبقه کارگری بود، این جا مگی چونگ (برف‌پرنده) و ژانگ زی‌ئی (ماه) زنان اسطوره‌ای هستند. در آثار بیمو اسارت جسمی و عقده‌های جنسی جلب نظر می‌کنند و سنت‌های تغییرناپذیر خانوادگی و سیاسی و استاد و شاگردی به نقد کشیده می‌شوند. بیمو همیشه به روح سرکوب‌شده زنان و جوانان - این‌جا ژانگ زی‌ئی که در فیلم بعدی او به نام **خانه خنجرهای پرنده** نقش اول را دارد - که می‌خواهند نفس کشیده و تمایلات‌شان را ابراز کنند، چنگ زده و تصویری از چین امروز را با دغدغه آدم‌های اسیر پشت دیوارهای بلند ارائه می‌دهد.

شخصیت‌های او در نگاه اول به دورانی خاص تعلق دارند - این‌جا چین دوهزار سال پیش - اما در جدافتادگی‌شان از محیط اجتماعی نشانی از این دوران را هم می‌بینیم. نشانی از شهر و زندگی اجتماعی در قهرمان نیست و آن مدرسه خطاطی، کانونی تک‌افتاده وسط بیابان است و خطاط‌ها در سیاره‌های دیگر به سر می‌برند. دنیای شخصیت‌های بیمو را خلأهای بزرگ‌تر دنی از هم مجزا کرده. مرد بی‌نام به قتل عام خانواده‌اش توسط مردان خاقان اشاره می‌کند و خاقان در کاخی که عناصرش را از بیم پنهان‌شدن دشمنانش دور افکنده، موجود تک‌افتاده‌ای است که فقط می‌تواند به حرکت شعله شمع‌هایش اعتماد کند. جدایی بین آدم‌ها به صورت ایجاد فاصله هر چه بیشتر بر روی پرده جلب نظر می‌کند. در طول فیلم بارها به فاصله‌مرد بی‌نام و خاقان - از صد قدم تاده قدم - اشاره می‌شود و در صحنه‌های دونفره فاصله شخصیت‌ها کاملاً جلب نظر می‌کند. چنان‌که در نماهای سه نفره - محض نمونه فصل ملاقات در کتابخانه - ترکیب‌های مثلثی پررنگ هستند.

شخصیت‌های بیمو را با درون‌گرایی‌شان می‌شناسیم که رفتارشان با دیگران توأم با سردی است. همیشه آماده مبارزه هستند و حتی وقتی میدان را از حریف خالی می‌بینند به نبرد با یکدیگر می‌پردازند. به همین دلیل **قهرمان** از ترکیب آدم‌خوب‌ها و آدم‌بدها فاصله می‌گیرد و همه شخصیت‌ها با احساس عمیق و احترام به یکدیگر می‌نگرند. بیمو حتی به خاقان هم با علاقه نگاه می‌کند و او را مردی زخم‌پذیر می‌داند. (ولو آن‌که «خاقان» اولین امپراتور چین که دیوار معروف چین را به‌ساخت سلطان مستبدی بود و سلسله‌اش یک

با روابط عاشقانه می‌آمیزد. قالب کلی قصه روایت سه طرح کشتن خاقان چین است، اما در نهایت با درام احساسات‌گرایانه‌ای شکل می‌پذیرد که آدم‌ها را با تنهایی، عشق، وفاداری و هنر می‌شناسیم. استعاره تشابه قلم/خطاطی و شمشیر/شمشیرزنی بیش از حد عیان است، ولی بیمو از روی این مانع بسیار بلند پریده و وقتی یکی از شخصیت‌ها تیر از آسمان رهاشده‌ای را در دست گرفته، آن را شکسته و به سان یک قلم شروع به نوشتن می‌کند، اغراقش را می‌پذیریم. نام شخصیت‌های او هم نمادین است: مرد بی‌نام (مأموریت پیچیده کشتن خاقان را دنبال می‌کند)، شمشیر شکسته (هم خطاط است، هم شمشیرزن و از اهمیت صلح در کشوری یکپارچه حرف می‌زند)، آسمان (جنگاوری که با مرگ خود خواسته‌اش طرح کشتن خاقان را دنبال می‌کند)، برف‌پرنده (محبوبه شمشیر شکسته که مشتاقانه به آغوش مرگ می‌رود) و ماه (شاگرد وفادار شمشیر شکسته که شیفته‌استاد است).

آب، باد، خاک، آتش

بیمو در صحنه‌های نبرد به عناصر اولیه طبیعت - آب، باد و خاک - متوسل می‌شود تا به درام شخصی و جو اسطوره‌ای ببخشد. نبرد دو جنگاور در ابتدای اثر در خانه شطرنج - جایی که طرح کشتن خاقان ریخته شده - زیر باران انجام می‌پذیرد و مرد بی‌نام برای کشتن حریف در پرواز ی فارغ از محدودیت‌های فیزیکی، از دل قطره‌های آب می‌گذرد و همچون پرنده‌ای به نظر می‌رسد.

ترکیب بصری فصل مبارزه دو مرد روی دریاچه - که مبارزهای ذهنی است - مضامین اثر را با فرم گرم می‌زند. دو مرد را از زیر سطح دریاچه می‌بینیم و آن‌ها چنان با شمشیر به‌دل آب می‌زنند که گویی قلم به مرکب خطاطی فرو می‌برند. زدن ضرب به قطره آبی که سرانجام به سان قطره‌هایشکی بر گونه زن مرده با سیمایی فرشته‌آسا می‌نشینند، چکامه حیرت‌انگیزی است و حرکت موج برگ‌های پاییزی طی نبرد دو زن با رنگ‌های زرد و سرخ، عشق و حسادت را ترکیب بصری بخشیده‌اند. اهمیت آتش را در همه صحنه‌های مکالمه مرد بی‌نام و خاقان می‌بینیم. ردیف شمع‌های روشن بین او و خاقان فاصله انداخته و حرکت نور شمع‌ها نامانگر مکنونات ذهنی مرد است. (در چین هر کس به حضور خاقان می‌رفت، باید از میان آتش گاه‌ها که معمولاً بین چند سنگ ایجاد شده بود می‌گذشت. راهبان می‌گفتند آتش، نیات تبهکارانه را برمی‌ملا می‌سازد و ارواح شریر را که حامل نکبت و شرارت است و بنیاید، گرد بداندیش می‌گردد، می‌کشد). او برای رسیدن به خاقان و انجام مأموریتش باید از روی آن‌ها عبور کرده و به تعبیری از دل آتش بگذرد.

آدم‌های دیروز و امروز

پرداخت بیمو بر احساس و لبالب از اغراق‌های دراماتیک است و در نهایت کیفیتی آرام‌بخش دارد. نظیر نماهای دوری که آدم‌هایش در دل صحرای ایستاده‌اند و بیمو به محض یافتن فرصتی به آن‌ها پناه می‌آورد. موسیقی فیلم آمیزه‌ای از نواهای ویلن، ایزاک برلین (ساز غربی) و ضرب‌های طبل کودو (ساز شرقی)، صحنه‌های خطاطی و نبرد را به مرثیه‌ای بدل کرده

سال پس از مرگ او با قیام کشاورزان فرو پاشید.) مضمون «پایداری صلح نیاز به کشتن دارد» جلب نظر می‌کند و جمله عنوان‌بندی آغازین اثر (مردم به دلایل مختلف جان می‌دهند؛ برای دوستی، عشق و آرمان‌های‌شان و برای همین‌ها هم دست به کشتار می‌زنند) در تار و پود اثر تنیده شده. در طول فیلم به نوشتن واژه «شمشیر» همان‌قدر تأکید می‌شود که بر نمایش شمشیر. اما بیمو در قبال مرگ آدم‌هایش حساسیت فراوانی نشان می‌دهد و به مرگ از دریچه معنویت می‌نگرد. به همین دلیل مرگ شخصیت‌ها از فصلی به فصل دیگر، پرآب و تاب و قهرمانانه است. دختر جوان در روایت اول با بُخند می‌میرد و مرد بی‌نام در روایت آخر ترکیب مادی ندارد و جسدش را دوخته‌شده به دروازه بزرگ در آماج صدها تیر نمی‌بینیم. زن در روایت دوم مرگ را مشتاقانه به آغوش می‌کشد و وقتی با بیخ و تاب نقش میدان می‌شود، زیرلب زمزمه می‌کند: رقصی چنین میانه‌میدانم آرزوست.

برای بیمو آن‌ها قهرمان هستند و وقار و عظمت والا‌یی دارند. عنوان فیلم - **قهرمان** - که با خط سرخی به نمایش درمی‌آید، به همه آن‌ها تعلق دارد. چنان‌که «قهرمان» در زبان چینی هم مفرد است، هم جمع. ▶